

یادداشت یک مادر

معلمان، خوش به حالتان! 

کبری محمودی

وقتی برگشت، از معلم اجتماعی‌شان گفت که عالی بود. هر چه از او پرسیدم یعنی چطور؟ نتوانست توضیح دهد، اما برداشتش فقط عالی بود. می‌گفت به همه شکلات‌های کوچکی داد. پسر من تأکید کرد که معلوم است شکلات‌ها را از جیب خودش و به خرج خودش تهیه می‌کند، و خود پسر من توجیه کرد که خب، اگر شکلات‌ها بزرگ باشند، معلم پول زیادی باید برایشان بدهد. معلم زبانشان که آقای بیگی نام دارد، یک شعر را آورد زبانشان کرده بود: «زندگی با بیگی زیباست». از زنگ‌های تفریحشان گفت که بچه‌های پایه‌های بالاتر با حسرت پیششان می‌آمدند و می‌پرسیدند معلم علومتان فلانی و معلم ریاضی یا فارسی‌تان فلانی است؟ خوش به حالتان! قدرشان را بدانید. بهترین معلمان مدرسه هستند!

عادی یعنی همین. نمی‌توانم بگویم دلایل و عوامل خاصی باعث شادی حدود ۴۰ شاگرد هم‌کلاسی پسر من و البته سه کلاس هفتم دیگر این مدرسه که چهار کلاس پایه هفتم دارد، شده است. تنها می‌فهمم و حس می‌کنم که حداقل حدود ۱۶۰ دانش‌آموز پایه هفتم این مدرسه کاملاً دولتی، امروز و در هفته اول مهر انرژی گرفتند، نه از امکانات خاص مدرسه، نه از برنامه‌های ویژه اول مهر مدرسه، نه از جشن و مناسبت و مراسم خاصی، بلکه فقط از معلمان ساده‌ای که همان معلمان عادی آموزش‌وپرورش‌اند؛ معلمانی که به ظاهر کاملاً عادی هستند و هیچ ابتکار یا اختراع یا حتی شهرتی در معلمی ندارند، جز اینکه با فرزندان نوجوان ما مردانه خوش‌رفتاری می‌کنند. می‌گویند بهترین قاضی‌ها بچه‌ها هستند. این هفته بچه‌های سال هشتمی مدرسه «هدایت» سفارش معلمان سال‌های گذشته‌شان را به بچه‌های هفتم مدرسه می‌کردند. این نتیجه قضاوت بچه‌ها درباره معلمانشان است.

دوره‌ای جدید می‌گذارد، بیشتر با احساس من همراه خواهید شد. روز اول بعد از تابستانی که همه‌اش به بازی و تفریح گذشته، دانش‌آموزی در ابتدای سن نوجوانی، به مدرسه‌ای جدید وارد شده و این همه پرانرژی برگشته است. امروز در مدرسه، ورزش و حرکت‌های انرژی‌زا نکرده‌اند، فیلم هیجان‌انگیز ندیده‌اند و هدیه خاصی نگرفته‌اند. فقط با معلمانی مواجه شده‌اند که خوش‌رفتار بوده‌اند. به همین سادگی، معلمان انرژی داده‌اند به نوجوانان پسر ۱۳ ساله‌ای که خود می‌دانید از لحاظ سنی در چه شرایطی هستند. معلم فارسی به اقتضای درسش، با بچه‌ها گفت‌وگو کرده و آن‌ها را به هم شناسانده است. معلم ریاضی، به‌طور غیرمستقیم، مسئله درسی ریاضی داده و چنان رفتار کرده که دانش‌آموزان متوجه نشده‌اند که در واقع درس اول کتاب را خوانده‌اند. و معلم قرآن در همان ابتدای کار علاقه به قرآن را در بچه‌ها ایجاد کرده است.

روز دوم مهر، پسر من با اعتمادبه‌نفس خوبی به مدرسه رفت. از استرس دیروز اصلاً خبری نبود.

گاهی بعضی امور چنان عادی و بدیهی هستند که همه به سادگی از کنارشان می‌گذریم. اما اگر روزی همین امور عادی به مشکل تبدیل شوند و گرهی در کار ایجاد کنند، تازه متوجه می‌شویم که پیش‌تر چه اندازه بی‌تفاوت از کنارشان می‌گذشتیم، فقط چون عادی به نظر می‌رسیدند. می‌خواهم از یکی از همین عادی‌ها بگویم.

صبح روز اول مهر، پسر من با استرس وارد مدرسه‌ای شد که نزدیک‌ترین مدرسه به خانه ما بود و حق انتخابی برای رد آن نداشتیم. البته گله‌ای هم نبود، چون شنیده بودیم مدیر بسیار با شخصیتی دارد. حدود پنج ساعت بعد که پسر من از مدرسه برگشت، پرانرژی بود و شور و هیجان داشت. خوش‌حال و چنان شاد بود که من هم از او انرژی گرفتم. خودش دلیلش را نمی‌دانست. این بود که درباره معلمانش پرسیدم و از اولین تجربه‌هایش در مواجهه با معلمان

مرد. با شور و شوق خاصی تعریف کرد: «فهمیدیم زنگ‌ها چطور گذشت! معلم‌ها درس ندادند. تمام زنگ فارسی که به آشنایی گذشت. خیلی از بچه‌ها را شناختم. معلمان هم از خودش حرف زد. چند خاطره از شاگردان قبلی اش گفت که حالا دانشگاه می‌روند و موفق هستند. معلم ریاضی هم کلی با ما حرف زد و حتی شوخی کرد. البته درس داد، اما خیلی درسش جدی نبود. اصلاً فکر کنم از کتاب نبود. مسئله‌های بامزه فکری برایشان گفت. معلم قرآنمان هم خیلی شوخ است.»

اگر معلم باشید خوب می‌دانید چه می‌گویم، و اگر خودتان مادر یا پدر فرزندانی باشید که روز اول یا به مدرسه و به‌خصوص

